

## پژوهشی در شناخت اشو زرتشت، و خشور بزرگوار ایرانی (بخش دوم- فرگرد یکم)

پژوهشی در شناخت اشو زرتشت، و خشور بزرگوار ایرانی  
بخش دوم: زمان زرتشت. فرگرد یکم

در بخش یکم این نوشتار کوششی بکارگرفته شد تا زادگاه اشو زرتشت، و خشور بزرگوار ایرانی را بشناسیم و بدانیم که این ایراندیشمندی که در سینه دم تاریخ بپا خاست تا نخستین سنگ بنای تاریخ اندیشه را پی بگذارد، در کدامین بخش از سرزمین فرهنگ خیز ایران زاده شد. دیدیم که برخی از پژوهندگان، سرزمین ماد را در باختر ایران که نشسنتگاه خورشید است، و برخی دیگر سرزمین خراسان را در خاور ایران که برآمدنگاه خورشید است زادگاه او می دانند، و سرانجام با تکیه بر داده های دانش زبانشناسی و باستانشناسی، سازگاریهای بیشتری میان گویشهای خراسانی و گاتهای زرتشت پیدا کردیم.

اگر چه خود نیز با تکیه بر داده های باستانشناسی انگشت بسوی خراسان دراز می کنیم، ولی راه را بر پژوهشگران جوان نمی بندیم و زمینه ی پژوهش را باز می گذاریم. در این بخش از پژوهش خود می خواهیم بدانیم که این و خشور ورجاوند پایه ی ایرانزمین در چه زمانی پا به هستی گذاشت و چرا برخی او را بنیاد گذار تاریخ اندیشه می دانند.

اوستا شناسان نامی جهان در باره ی زمان زرتشت نیز همانند زادگاه او سخنان بسیار ناهمگون نوشته و کار را بر جویندگان دانش سخت کرده اند، برخی او را شش سده پیش از عیسا و برخی دیگر هزار سال، و گروهی زمان او را تا ۶۰۰۰ سال پیش از افلاتون فرا برده اند. در این پژوهش همه ی این نوشته ها را بازنگری خواهیم کرد تا راه را بر پژوهندگان جوان هموارتر بگردانیم. یکی از نخستین نویسندگان نامدار یونانی که در نوشته های خود از زرتشت نام برده، اگزان توس **Xanthus** پژوهشگر و تاریخ نگار نامدار یونانی است.

او در سده ی پنجم پیش از میلاد می زیسته و نوشته های بسیار سودمندی از خود برجای گذاشته است. بسیاری از نویسندگان و تاریخنگاران یونانی از گفته ها و نوشته های این دانشمند بزرگ یونانی یاد کرده اند. اگزان توس زمان زرتشت را ۶۰۰۰ سال پیش از لشگر کشی خشایارشا به سوی یونان گزارش کرده است. و ما می دانیم که خشایارشا در بهار سال ۴۸۰ پیش از میلاد به یونان لشگر کشید، بنا بر این بگفته ی اگزان توس زمان زرتشت تا به امروز نزدیک به ۸۴۵۰ سال می شود. دیوژنس لرتیوس **Diogenes Laertius** یکی دیگر از نامدارترین دانشمندان یونان است که نزدیک به دو سده پیش از میلاد می زیسته است، او نیز در نوشته های خود زمان زرتشت را ۶۰۰۰ سال پیش از لشگر کشی خشایارشا به یونان گزارش کرده است.

این گزارش از دو دیدگاه دارای ارزش است: یکی اینکه با گفته های شاگردان افلاتون که نامشان خواهد آمد سازگاری بسیار دارد، دوم اینکه افزون بر نوشته های اگزان توس، سخن دیگری هم از هرمودوروس **Hermodoros** شاگرد افلاتون یاد می کند که زمان زرتشت را ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ ترویا **Troia** گزارش کرده است.

با نگاه به اینکه جنگ ترویا و افتادن آن شهر به دست یونانیها در سال ۱۱۸۴ پیش از میلاد رخ داده است، زمان پیدایش زرتشت تا ۶۱۸۴ پیش از میلاد فرا می رود که تا به امروز شماره ای نزدیک به ۸۲۰۰ سال را بدست می دهد. افلاتون - این اندیشمند بزرگ و پژوهشگر نامدار یونانی در سال ۴۲۹ پیش از میلاد چشم به جهان گشود و در سال ۳۴۷ پیش از میلاد زندگانی را بدرود گفت.

وی نسک بسیار ارزشمندی دارد بنام: {آلکی بیادس}. در این نسک گرانبها و در پانویس های آن، و یاد داشتهایی که شاگردان ارستو یا ارستاتالیس {ارسطو} و اودوک سوس **Eudoxus** و هرمودوروس بر این نامه نوشته اند، زمان زرتشت ۶۰۰۰ سال پیش از درگذشت افلاتون یاد شده است. خود افلاتون هم در همان {آلکی بیادس} زمان زرتشت را ۶۰۰۰ سال پیش از زمان خودش نوشته است. پلی نیوس **Plinius** دانشمند - تاریخنگار - زیست شناس و نویسنده رومی که به پلی نیوس بزرگ نامور است از ۲۳ تا ۷۹ پیش از میلاد می زیسته است.

یکی از نوشته ی بسیار ارزشمند او نسک گرانمایه ای است بنام: تاریخ طبیعی **Historia Naturalis** که در سی و هفت جستار فراهم گردیده و افزون بر ابرهام شناسی (= طبیعیات)، در برگیرنده دانش اختر شناسی (= هینت) - گیتا شناسی (= جغرافیا) - کشاورزی - پزشکی و فناوری نیز هست. در این نامه از سخنان اودوک سوس **Eudoxus** و ارتاتالیس که زمان زرتشت را ۶۰۰۰ سال پیش از افلاتون نوشته اند یاد کرده و افزوده است که زمان زرتشت ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ ترویا بوده است.

دوباره در همان تاریخ طبیعی *Historia Naturalis* می گوید:  
به گفته ی هرمیپوس **Hermipus** {از دانشمندان و کمدی نویسان بزرگ یونان که در سده پنجم پیش از میلاد می زیسته است} زمان زرتشت ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ ترویا بوده است. پلوتارخوس یکی دیگر از دانشمندان یونانی است که در میان دانشمندان جهان باستان نامی بسیار بزرگ و شایان ستایش دارد. او در سال ۴۶ پس از میلاد در شهر خرונה **Khrona** چشم بجهان گشود، در ۲۰ سالگی به روم رفت و پس از آن راهی مصر گردید و سرانجام با کوله باری سنگین از دانش و آزمون های گرانمایه به زادگاه خودش باز گشت و به کار آموزش فلسفه پرداخت و در سال ۱۲۰ میلادی در همان شهر خرונה **Khrona** چشم از جهان فرو بست.

از پلوتارخوس بیش از ۲۰۰ نوشتار گوناگون برجای مانده است. یکی از ارجمند ترین نوشته های او زیرنام: حیات مردان نامی بزبان پارسی نیز برگردان شده و فرادست دانش پژوهان ایرانی جا گرفته است. از دیگر نوشته های نامدار او تا آنجا که می دانیم: خوی ها ( اخلاق **Moralita** ) - گفتگوها **Dialogues** - خنیاگری (موسیقی **Demusica**) - آبراهام شناسی (= طبیعیات **Quaestione Naturale**) و چند نوشتار دیگر و سرانجام نوشته ای که خود بسیار دوست می داشت بنام { ایزیس و ازیریس **et Osiride Deiside** } که نام دو خدا از خدایان مصری است. آنچه که پلوتارخ در باره ی دین و کیشهای ایرانی نوشته، در همین نامه ی پسین یافت می شود، که خوشبختانه آن نیز بپارسی برگردان شده است.

پلوتارخوس در این نامه ، زمان زرتشت را ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ تروا یاد کرده و می گوید: زرتشت ۵۰۰۰ سال پیش از افلاتون و ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ ترویا زندگی می کرده است. تئوپومپوس **Theopompus** که در میان تاریخنگاران یونان نامی بزرگ دارد در سال ۳۷۸ پیش از میلاد زاده شد.

از میان نامدارترین نوشته های او می توان به فیلی پیکا **Philipika** اشاره کرد که در هشتاد و پنج جُستار فراهم گردیده است. در هشت بخش از آن هشتاد و پنج گفتار، در باره ی برخی از کیشهای ایرانی مانند: { زروان پرستی } - { آیین مغان } و آموزه های اشو زرتشت سخن گفته و زمان زرتشت را ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ ترویا گزارش کرده است.

سونیداس **Suidas** دانشمند نامداریونانی در دانشنامه ی کلانی که از خود برجای گذاشته از دو زرتشت نام برده است.

یکی دانای پارس و ماد که ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ ترویا می زیسته و ایرانیها را به یگانه پرستی فراخوانده و در این راه پیشرفتهای بسیار کرده است، و دیگری زرتشت ستاره شناس که در زمان نینوس ( همسر سمیرامیس که در افسانه های یونانی از او به نام شهبانوی آشور یاد شده) زندگی می کرده است.

اگر این سخن پذیرفته بشود آنگاه گره از یک چیستان بزرگ باز خواهد شد که چرا برخی نام زرتشت را ( دارنده ی شتر زرد ) ، و برخی دیگر ( ستاره زرین ) گزارش کرده اند. می دانیم که آریاها به جانوران خانگی مانند سگ - اسب - خروس - گاو - گوسپند - شتر - شاهین دلبستگی فراوان داشته اند تا آنجا که برخی از این جانداران در گرامی نامه ی اوستا از ستایش ویژه برخوردار گشته اند، مهر این مردم کشت ورز به جانوران خانگی به اندازه ای بود که گاه نام خود را با نام یکی از آنها پیوند می زدند مانند:

گشتاسپ، که در زبان اوستایی و پارسی باستان در چَم { دارنده ی اسب تنومند } آمده است. برخی از واژه نامه ها مانند لغت نامه ی دهخدا، گشتاسپ را { دارنده ی اسب از کار افتاده } گزارش کرده اند، هر یک از این دو گزارش پذیرفته بشوند چیزی از جایگاه والای اسب در زندگی آن مردم کشت ورز کاسته نخواهد شد. از دیگر نامهای ایرانیان باستان:

لهراسپ که در چَم دارنده ی اسب لاغر است، و آورو ت اسب **Aurvataspa** این نام در اوستا نیز آمده و در چَم دارنده ی اسب نیز رو گزارش گردیده است، و ویشتاسپ که او را با گشتاسپ یکی دانسته اند، و همچنین شیداسپ که از دو بهر فراهم آمده، بهر یکم شید در چَم: درخشنده - تابنده - پرفروغ ( همان است که در واژه ی خورشید دیده میشود) و بهر دو اسب، آن چارپای تیزرو و زیبا پیکری که در هر دو میدان کار و کارزار بهترین یار و یاور آدمی بوده است و هست، همدایش تا ترکیب این دو بهر می شود دارنده اسب درخشنده یا دارنده ی اسب درخشان ( همین جا شایان یاد آوری است که نام آن شهر بزرگ و زیبای ایرانی را که اسپهان یا سپاهان است و با پرورش اسب و سپاه سروکار دارد نباید بگونه ی تازیان اصفهان نوشت و آن را از درونمایه خود خالی گذاشت) بنا براین پذیرش اینکه نام اشو زرتشت، و خورشور بزرگوار ایرانی دارنده ی شتر زرد بوده، پذیرفتنی تر می شود تا اینکه او را ستاره زرین بدانیم و ندانیم چه پیوندی میان زرتشت و ستاره ی زرین هست و این ستاره ی زرین کدام است؟ تا آنجا که می دانیم زرتشت در هیچ بخش از سرودهای ورجاوند خود به دانش کیهان شناسی - ستاره شناسی - یا اخترماری اشاره نکرده است، در سراسر گاتها با سراینده ای رویرو هستیم که در اندیشه بهروزگاری و شادزیوی مردم است، کاری بکار ستاره ها ندارد!، ولی در اینجا هم زمینه ی پژوهش را بردانش پژوهان جوان باز می گذاریم.

اردشیر خبرداد از پارسیان هند که نوشتارهای بسیار پُرجای در باره ی سرزمین و مردم ایران بنگارش در آورده و در هندوستان نامی بزرگ برای خود فراهم آورده، زمان زرتشت را ۶۵۰۰ سال پیش از میلاد فرا برده و نوشته است که ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد و خورشور بزرگوار ایرانی مردم را به یگانه پرستی و ستیز با دروغ و ناراستی برانگیخته است.



بارون بون سن **Baron Bunsen** دانشمند گرانیامیه ی آلمانی در گرامی نامه ای زیرنام: { جای مصدر تاریخ همگانی} از وختشور ایرانی نام برده و زمان او را ۶۵۰۰ سال پیش از میلاد نوشته است. فرانسوا ماری آرونه که در ایران بیشتر با نام ولتر شناخته شده است فیلسوف و نویسنده بزرگ فرانسوی است که سال ۱۶۹۴ میلادی در فرانسه زاده شد و در سال ۱۷۷۶ چشم از جهان فرو بست.

این دانشمند گرانیامیه ی فرانسوی نوشتارهای بسیار ارجمندی از خود برجای گذاشته و در همه ی آنها ستیزی آشتی ناپذیر با دین و دینکاران و پیامبران داشته ولی زرتشت را ستوده و زمان او را ۶۰۰۰ سال پیش از کوروش بزرگ دانسته است. ولتر نوشته ی نامداری دارد بنام: **nation l'esprit des et les noeurs sur Essai** که بفارسی { بررسی در باره ی آداب و روحیات ملل} برگردان کرده اند. در این نسک گران سنگ در باره کارنامه ی ایران باستان گزارش بسیار سودمندی ارمغان کرده و زرتشت را به بزرگی و جوانمردی و والامنشی ستوده است.

او می گوید: بینادهای سه گانه ی آموزه های زرتشت که: { هومت، اندیشه نیک، هومت گفتار نیک، هورشت رفتار نیک} هستند شالوده های بنیادین خوی و منش و فرهنگ ایرانیان را پایه ریزی کرده اند. اسپنسر **Spencer** پژوهشگر پارسی که از دانشمندان بزرگ روزگار ما است، در یکی از نوشته های خود زیر نام: { دوره زیست آریهها} که در سال ۱۹۶۵ میلادی در بمبئی به چاپ رسید، زمان زرتشت را ۷۱۲۹ سال پی از میلاد یاد می کند. بر رسیهای این دانشمند بلند پایه بر داده های دانش ستاره شناسی استوار اند.

می رسیم به شادروان ابراهیم پورداود که می نویسد: « در سنت زرتشتیان زمان پیغمبر ایران در سنوات ۶۶۰-۵۸۳ پیش از مسیح دانسته شده است این سنت در کتب پهلوی با اندک تفاوت از همدیگر محفوظ مانده است، در ارداویرافنامه در آغاز فصل اول مندرج است: « زرتشت دینی که از اهورامزدا پذیرفت در جهان روا کرد و تا پایان سیصد سال بهمین پاکی بماند و مردم بیگمان بودند، در انجام اهریمن گجستک ناپاک از برای اینکه مردم را بگمان اندازد، اسکندر گجستک رومی را که در مصر به سر می برد بر آن داشت که با ستیزه گران و نبرد و ویرانی به ایرانشهر تازد، او شهریار ایران بکشت و پایتخت ویران بکرد. زاداسپریم (در حدود سال ۲۵۰ یزدگردی مطابق ۲۶۸ هجری)، در زرتشت نامه ی خود، در فصل ۲۳ فقره ۱۲ از ظهور دین زرتشت تا آسیب یافتن آن و بر باد رفتن پادشاهی ایران سیصد سال فاصله قرار داده است، شکی نیست که مقصود زاداسپریم از منقرض شدن سلطنت ایران همان استیلای اسکندر مقدونی است اسکندر در سال ۳۳۱ پایران هجوم آورد داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی در ماه ژوئیه یا اوت ۳۳۰ پیش از مسیح کشته شد.

از مندرجات بندش در فصل ۳۴ در فقرات ۷-۸ راجع بمدت سلطنت پادشاهان کیانی تا مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ بر میاید که از ظهور زرتشت تا مرگ اسکندر ۲۷۲ سال فاصله باشد بنا براین زرتشت در سال ۵۹۵ پیش از مسیح مبعوث گردید، بگفته ی بندش اسکندر چهارده سال پادشاهی کرد در صورتی که ظهور زرتشت را تا آغاز پادشاهی اسکندر بحساب آوریم بین این دو واقعه فقط ۲۵۲ سال فاصله می باشد اما بحساب بندش ۲۵۸ سال فاصله است در کتب مورخین ایرانی و عرب نیز مقارن همین اوقات زرتشت دانسته شده است از آنجمله مسعودی که در حدود سال ۳۴۵ هجری در گذشت در مروج الذهب می نویسد: بزعم مجوسان از زمان زرتشت ابن اسبیبیمان، پیغمبرشان تا اسکندر دویست و پنجاه و هشت سال می باشد.

در جای دیگر ۲۸۰ سال نوشته، باز همین مولف در کتاب دیگرش التنبیه و الاشراف می نویسد: زرادشت پسر بورشسف در ایستا کتابی که به او الهام شده خبر داده که پس از سیصد سال به مملکت ایران آشوب بزرگی روی خواهد داد، بدون اینکه دین آن منهدم شود اما در انجام سال هزارم مملکت و دین هر دو ویران شوند بنا براین میان زرتشت و اسکندر سیصد سال فاصله است زیرا زرتشت در زمان کی گشتاسب پسر کی لهراسب ظهور نمود.

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه می نویسد: بزعم مجوسان ظهور زرادشت پیغمبرشان تا اول تاریخ اسکندر دویست و پنجاه و هشت سال (۲۵۸) است. غالباً در سنت زرتشتیان از زمان رسالت زرتشت تا استیلای اسکندر سیصد سال قرار داده شده است چنانکه در رساله ی علمای اسلام و در منظومه ای موسوم به قصه سلطان محمود غزنوی که انوشیروان پسر مرزبان کرمان در سال ۱۶۲۰ سراییده است در سنت زرتشت معاصر کی گشتاسب پسر کی لهراسب بوده که در مشرق ایران در زمین بلخ سلطنت داشت پیغمبر ایران چهار بار در گاتها در سرودهای مقدس خود از این شهریار که دوست و حامی دین وی بود نام برده است بطوری که ابدأ شکی نمی ماند که در عهد زرتشت ایرانیان در ایران زمین شرقی سلطنت داشتند بنا به سنت که در کتب پهلوی و کتب مورخین ایرانی و عرب محفوظ مانده سال سی ام پادشاهی کی گشتاسب بود که زرتشت دین خود بدو نمود برخی از مستشرقین می خواهند که این کی گشتاسب را با گشتاسب پدر داریوش بزرگ هخامنشی یکی بدانند، تقریباً در هزار و چهارصد سال پیش از این آگاسیاس **Agathias** تردید داشته از اینکه این گشتاسب همان پدر داریوش است یا گشتاسب دیگر، امروزه شکی نداریم که زمان این دو گشتاسب چندین صد سال از همدیگر فاصله داشته است چنانکه دیدیم مغان که پیروان آیین زرتشت بودند پیش از عهد داریوش بزرگ پسر گشتاسب وجود داشته اند و دیگر اینکه چگونه ممکن است فیلسوفهای یونانی قرن چهارم پیش از میلاد مانند ارسطاطالیس **Aristoteles** و اِدکسوس **Edoxus** و هرمدروس **Hermodorus** زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از مرگ افلاتون یا پنج هزار سال پیش از جنگ تروا **Troia** بنویسند در صورتی که میان آنان و گشتاسب پدر داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۵) اندکی بیش از یک قرن فاصله است،

هرودت که در عهد اردشیر اول ( ۴۶۵-۴۲۴ پیش از مسیح) در ایران سفر کرده از زرتشت بهیچوجه اسم نبرده در صورتی که از پادشاهان سلسله هخامنشی تا بعهد خود مفصلاً صحبت می دارد، اگر ظهور زرتشت در عهد داریوش یا پدرش گشتاسب بوده قهراً در مندرجات هرودت لاقلاً اشاره ای به این واقعه می شده است این سکوت را نیز منفیاً می توان دلیل دانست که در عهد هرودت دین زرتشت آیین کهن ایران بوده و در حدود نیم قرن پیش از او بوجود نیامده بوده است.

در میان دانشمندان و مستشرقین معروف از آنجمله جکسن Jackson و وست West که طرفدار تاریخ سنتی هستند ارتباطی میان کی گشتاسب پادشاه بلخ و گشتاسب پدر داریوش بزرگ هخامنشی قائل نشده اند، بزعم بیشتر دانشمندان موثق امروزه، دین ایران پیش از سلطنت ماد که در مغرب ایران در حدود سال هفتصد و سیزده پیش از میلاد تشکیل یافته، بوجود آمده است.

تاریخ سنتی ملی بی اعتبار و بر خلاف اسناد لغوی و تاریخی است چون در موارد دیگر مکرراً از این مسئله بحث شده در اینجا فقط یادآور می شویم که زبان گاتها سرودهای مقدس پیغمبر ایران زرتشت قدیم تر از قرن هفتم پیش از مسیح است و در خطوط میخی که از پادشاه آشور سارگن Sargon از قرن هشتم پیش از مسیح مانده و اسامی چند تن از سران قبایل ایرانی که با وی در زدوخورد بوده در آنها یاد گردیده دلیل زرتشتی بودن آنان است .

ابراهیم پورداود - یسنا - پوشنه ی یکم - رویه ۱۱۰ برپایه ی یکی از گاهشمار های یاد شده در «مجمل التواریخ» زرتشت هفتاد و دو سال پس از بُختُ النصر پادشاه بابل که اورشلیم را ویران و یهودیان را به اسارت بابل برد پا به هستی گذاشته است.

این زمان کم و بیش برابر می شود با گشودن بابل بدست کوروش بزرگ. برای نشان دادن نادرستی این سخن باید رویدادهای تاریخی را از زمان لهراسب پدر گشتاسب پی بگیریم تا پیوند او را بُختُ النصر پیدا کنیم: به گفته ی فردوسی در شاهنامه، هنگامی که کیخسرو دلش از کار جهان سیر شد و آهنگ جهان دگر کرد، تخت شاهی را به لهراسب سپرد:

به لهراسب بسپرد و کرد آفرین	همه پادشاهی ایران زمین
که این تاج بر تو فرخنده باد	جهان سر بسر پیش تو بنده
باد سپردم بتو پادشاهی و گنج	از آن پس که دیدم بسی درد و رنج
بایرانیان گفت کز تخت او	بیاشید شادان و از بخت او

ولی بزرگان ایرانزمین به این گزینش نا روای کیخسرو تن نمی دهند و لهراسب را به پادشاهی نمی پذیرند:

شگفت اندرو مانده ایرانیان	برآشفت هر یک چو شیر ژیان
همی هر کسی در شگفتی بماند	که لهراسب را شاه بایست خواند؟
از ایرانیان زال بر پای خاست	بگفت آنچه بودش بدل راه راست
چنین گفت با شهریار بلند	سزد گر کنی خاک را ارجمند؟
سر بخت آنکس پر از خاک باد	دهان وُرا زهر تریاک باد
که لهراسب را شاه خواند بداد	ز بیداد هرگز نگیریم

یاد ولی کیخسرو خرده گیری پهلوانان را نمی پذیرد و سخن بزرگان را بها نمی دهد :

چو بشنید خسرو ز دستان سَخُن	بدو گفت مشتاب و تندی مُکن
که هر کس که بیداد گوید همی	بجز دود از آتش نجوید همی
جهان آفرین پرزبانم گوا است	که گشت این هنرها بلهراسب راست
که دارد همی شرم و دین و نژاد	بود راد و پیروز و از داد شاد
نبیر جهاندار هوشنگ هست	خردمند و بینا دل و پاکدست
پی جادوان بگسلاند همی	پدید آورد راه یزدان همی

بدین ترتیب بزرگان ایران به پادشاهی لهراسب تن می سپارند و او را به شاهی می پذیرند. بنا به گفته ی برخی از تاریخنگاران لهراسب در روز مهر از ماه مهر ( روز مهرگان) تاج شاهی بر سر نهاد و در بلخ شارسانی برآورد و آتشکده ی بُرژین یا (آذربرژین) را بنا کرد. لهراسب دو پسر داشت یکی زریبر و آن دیگری گشتاسب.

گشتاسب از پدر خواست که تاج و تخت شاهی بدو سپارد، لهراسب این درخواست نا بخردانه نپذیرفت، گشتاسب از پدر برنجید و به همراه تنی چند از یاران خود به هندوستان و از آنجا به روم رفت، کتایون دختر فرماتروای آن سرزمین را بزنی گرفت، و سرانجام به ایران آمد، پدر را از تخت پادشاهی پایین کشید و خود بر جای او نشست، لهراسب دلتنگ از کار



زمانه به نوبهار بلخ رفت و موی فرو هشت و به ستایش یزدان پرداخت، هنگامی که زرتشت دین خود آشکار نمود او نیز همراه بسیاری از بزرگان دین زرتشت پذیرفت و سرانجام در یکی از یورشهای آرجاسب تورانی جان خود از دست بداد.

در اوستا تنها یکبار از لهراسب نام برده شده است. در پاره ی پنجم از کرده ی بیست و چهارم آبان یشت می خوانیم: « ای آردویسور آناهیتا، ای نیک، ای تواناترین، مرا این کامیابی ارزانی بدار که من « کی گشتاسب» دلیر، پسر « لهراسب» را بر آن دارم که همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند».

بجز این اشاره ی کوتاه، در هیچیک از دیگر بخشهای اوستا هیچ نامی از لهراسب بمیان نیامده. در سرودهای اشو زرتشت نیز از او یاد نشده است، پیدا است که این یک نام ساختگی و از افزوده های دوران پس از زرتشت است.

بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که نام لهراسب در آغاز، آوروت اسپ **Aurvataspa** بوده سپس آهرودآسپ **Ohrvadasp** و سپس تر اوهرد اسپ **Ohradasp** و پس از آن اوهرال اسپ **Ohralasp** و سرانجام لهراسب **Lohrasb** گشته است. در پاره ی بیست و هشتم از فرگرد سی و یکم بُندهش، دودمان لهراسب را چنین گزارش کرده اند:

لهراسب پسر از - پسر منوش - پسر کی پسین - برادر کی اوس...

از آنجا که لهراسب در میانه ی دوران کیخسرو و کی گشتاسب به پادشاهی برگزیده شد، داستان پردازان خوش پرداز، چیز ارزشمندی از زندگینامه ی او بدست نیاوردند و از روی ناگزیری او را برای گشایش شهرها به اورشلیم فرستادند!! چنین شد که در پاره شست و هفتم از فرگرد بیست و هفتم منیوک خرد چنین آوردند که لهراسب اورشلیم را ویران و یهودان را آواره ی جهان کرد.. و در پاره ی پنجم از فرگرد یکم دینکرد لهراسب را می بینیم که به همراه بوخت نرسیه ( بخت النصر) در کار تاخت و تاز و ویران ساختن اورشلیم است!!...

برای نشان دادن نادرستی این سخن، تنها به یاد آوری یک نکته بسنده می کنم. زمانی که نبوکد نصر از بابل به اورشلیم لشکر کشید، فن کشاورزی در سراسر جهان به بالاترین دوره ی شکوفایی خود رسیده بود، برای رسیدن به چنین گامه ای می بایست چندین هزار سال زمان بگذرد تا آدمی خود را از دوران هوشنگی به دوران بخت النصر برساند.

یادآوری می کنم که کیخسرو در ستایش لهراسب او را نبیره ی هوشنگ نامید. نام هوشنگ در اوستا به پیکر « هوشینگه » آمده است که یک نامواژه ی دویهری است. بهر نخست آن «هنو» همان است که در واژه های ( وه ) - ( به ) - و ( به ) بجا مانده و همه جا درجیم خوب - نیک - و ستوده است. و بهر دوم « شینگه » که چهره ی دگرگون شده ی آنرا در واژه های کاشانه - آشیانه - شان و شان انگبین داریم که همه جا درجیم خانه است. همدایش یا ترکیب این دو بهرمی شود « خانه ی خوب ». بیشتر اوستا شناسان نام هوشنگ را به کسی که « خانه های خوب میسازد » برگردان کرده اند.

جای گفتگو نیست که آدمی زمانی نیازمند خانه شد که پیوند میان آب و خاک و دانه را دریافت و دانه در زمین کاشت و برای پاسداری از کشت خود ناگزیرگردید در یکجا ماندگار شود، این ماندگاری او را نیازمند خانه کرد، خانه ها اندک اند روستاها را پدید آوردند و روستا نشینی آیین های شهریگری را در پی آورد.

بنا بر این لهراسبی که نبیره ی هوشنگ، و در سپیده دم دوران کشاورزی و خانه سازی رخ نشان می دهد، نمی تواند در رکاب بخت النصر در ویرانی اورشلیم تاخت و تاز کرده باشد!.

بنا بر این، این سخن را بها نمی دهیم و می رویم به سراغ تاریخ نگاران دیگر: تنودور بارکونی **Theodor BarQoni** نویسنده ی نامدار سریانی، سال زرتشت را ۶۲۸ پیش از عیسی دانسته است. ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» زمان زرتشت را نزدیک به دوران کی غباد می داند و فردوسی زمان کی غباد را در شاهنامه هزار سال پیش از هرمز پدر خسرو پرویز به شمار آورده است:

گر از کی غباد اندر آری شمار بدین تخمه بر سالیان شد هزار

مهرداد بهار در گزارش « فرنیغ دانگی - بُندهش » آورده است :

چنین گوید به دین که سه هزار سال هستی میثوی بود که آفرینش بی اندیشه و بی جنبش و نابسودنی بود (که) هزاره ی خدایی بره و گاو و دو پیکر بود.

سه هزار سال کیومرث را با گاو هستی بی پتیاره بود (که) هزاره ی خدایی خرچنگ و شیر و خوشه بود که (روی هم) شش هزار سال بود و چون هزاره ی خدایی به ترازو آمد، اهریمن در تاخت، کیومرث در (دوران) تازش اهریمن سی سال بزیست.

پس (از) چهل سال مشی و مَشیانه فراز رُستند و پنجاه سال آن بود که ایشان را زناشویی نبود. نود و سه سال و شش ماه با هم زن و شوی بودند تا آنکه هوشنگ به برنایی درآمد. هوشنگ چهل سال، تهمورس سی سال - جم - تا فَرَه از او بشد شش سد و شانزده سال و شش ماه. پس از آن یک سد سال در گریز بود (که) هفت سد و شانزده سال و شش ماه بود.

پس هزاره ی خدایی به کژدم آمد. ضحاک یکهزار سال شاهی کرد، پس هزاره ی خدایی نیم اسب آمد. فریدون پانصد سال شاهی بکرد.

در همین پانصد سال فریدون، ایرج دوازده سال (شاهی کرد، پس) منوچهر یک سد و بیست سال (شاهی کرد) در این سال منوچهر، هنگامی که به پیشخوارگر بود افراسیاب دوازده سال (شاهی کرد). زاب پسرتهماسب سه سال- کی غباد پانزده سال شاهی (کردند). سام در آن (زمانه) ی زاب و غباد و منوچهر بود. کیکاس تا رفتن به آسمان هفتاد و پنجسال و پس از آن هفتاد و پنجسال، رویهم یک سد و پنجاه سال، کیخسرو شست سال، کی لهراسب یک سد و بیست سال، کی گشتاسب تا آمدن دین، سی سال (شاهی کردند)، شمار یکهزارسال است. پس، هزاره ی خدایی به بُز آمد.

زرتشت اسپیتیمان به پیامبری از دادار هُرمزد به گشتاسب شاه آمد. گشتاسب شاه پس (از) پذیرفتن دین نود سال، بهمن پسر اسفندیار یک سد و دوازده سال. همای بهمن- دخت سی سال، اسکندر رومی چهارده سال، اشکانیان (که) به شاهی پرهیزگاران نام دارند دویست و اندی سال، اردشیر بابکان و ساسانیان (به) آمار، چهارسد و شست سال (شاهی کردند)، تا تازیان به سال چهارسد و چهل و هفت پارسی جای (ایشان) گرفتند. اکنون پنج (سد) و بیست و هفت پارسی است. مهرداد بهار فرنیغ دادگی رویه ۱۵۶ «هنینگ» و «هرتسفلد» و تنی چند از دانشمندان دیگر، زاده شدن زرتشت را ۲۲۸ سال پیش از اسکندر نوشته اند، زنده یاد شاپور علیرضا شهبازی این زمان را نمی پذیرد و براین باور است که شماره ی ۲۲۸ سال پیش از اسکندر را فرزندان زرتشتی از بابلیان شنیده بودند، این زمان نشان دهنده ی درازای زمان میان گشودن بابل به دست کوروش بزرگ در سال ۵۳۹ پ.م.

و تاریخ گشودن این شهر بدست سلوکس در ۳۱۱ پ.م است که سرآغاز تاریخ سلوکی به شمار می رود. پیدایش گاهشمار سلوکی در آغاز دوره ی ساسانی انگیزه ای شد که زرتشتیان این سخن بیاورند که آغاز هزاره ی زرتشت با آغاز گاهشمار سلوکی یکی بوده است و پیروزی بزرگ ایرانیان «گشودن بابل را بدست کوروش» همان پیدایی اشو زرتشت بدانند، و بدین ترتیب زاده شدن او را ۵۲۸ سال پیش از اسکندر به شمار آورند. نیولی G.Gnoli این دیدگاه دکترشاپور شهبازی را نمی پذیرد و برای نشان دادن درستی تاریخ سنتی زرتشتیان به گفتار دیگری که در «ارداویرافنامه» آمده تکیه می کند.

از این گفتار و نیز از گفته ی مسعودی چنین دانسته می شود که میان زرتشت و اسکندر ۳۰۰ سال جدایی بوده است. از دیدگاه نیولی شماره ۲۵۸ از کاهش ۴۲ از شماره 300 به دست آمده، زیرا که زرتشت بر پایه گفتارهای دینی در سن ۴۲ سالی گشتاسب را به دین خوانده است... «کلیما O.Klima» زرتشت شناس نامی، سخنی دگرگونه دارد. او بر این باور است که مانی خود را جانشین زرتشت و به جای هوشیدر (نخستین رهایی بخش زرتشتی) می دانسته که بایستی هزار سال پس از زرتشت پیدا شده باشد. چون زرتشت در سی سالگی از اورمزد دین دریافت کرده است بنا براین مانی بایستی ۹۳۰ سال پس از زرتشت بوده باشد. وی زاده شدن زرتشت را ۷۸۴ و در گذشت او را در ۷۰۷ پ.م می داند.

اسطوره زندگی زرتشت رویه های ۱۵ تا ۱۸ پرفسور دوشن گیمن می نویسد: «... اگر گفته ی هکاتیوس Hecatee de Milet و هرودت را بپذیریم، در زمان زرتشت، یعنی اندکی پس از یکپارچگی ایران توسط کوروش، خوارزمیان بخش بزرگی از ایران خاوری را زیرسلطه داشته اند. همانطور که هنینگ توجه کرده، برای آنکه کوروش بتواند تمام این نواحی را یکجا به فرمانبرداری از خود وابدارد باید آنها، ازپیش از لحاظ سیاسی متحد می بوده باشند، زیرا اگر چنین نبود لازم می آمد که کوروش زمان زیادی صرف کند تا آنها را یک به یک مسخر سازد. بنا براین هیچ مانعی وجود ندارد که بپذیریم ویشتاسب که زرتشت از پشتیبانی و همراهی او بهره مند شد، رییس این امپراتوری گونه بوده است. افزون برآنکه همین ویشتاسب که به موجب سنت دارای پدر و اجدادی در آن منصب بوده، خود جانشینی نداشته است. اینها همه حکایت از آن دارد که گویا فتح کوروش به کشور پادشاهی او (خوارزم بزرگ) که زرتشت کیش خود را در آن پایه گذاشته بود پایان بخشید.

فرزانه امید عطایی در نوشته ی ارجمندی بنام «پیامبر آریایی» می نویسد:

«... کسانی چون «هنینگ» و «دوشن گیمن» با پذیرفتن تاریخ سنتی ناچار شده اند که استدلال از طریق زبان شناسی تطبیقی را برای تعیین تقریبی زمان زرتشت بی حاصل و بی اعتبار بشمارند... زبان گاتها نه تنها از «پارسی باستان» بلکه در برخی موارد حتا از زبان ودایی نیز کهن تر و به زبان مشترک و مفروض هند و ایرانی نزدیک تر است. به هیچ دلیل معقول نمی توان گفت که پارسی باستان در غرب ایران و زبان ودایی در شرق ایران، هر دو به سرعت تحول یافته و در قرون ششم و پنجم قبل از میلاد به صورتهایی که در سنگ نبشته های هخامنشی و در آثار «سانسکریت» و «پالی» دیده می شوند در آمده اند، ولی زبان اوستایی که در میان این دو ناحیه رواج داشته در طی قرون از تغییر و تحول طبیعی بازمانده و در قرن ششم پیش از میلاد بیش از هزار سال از خواهران خود واپس بوده است. حتا اگر این نظر را بپذیریم که زبان اوستایی در درازای زمان بسیار کند دگرگون شده است باز گواه دیگری بدست می آوریم که بر کهنگی روزگار زرتشت، و سرودهای او گواهی خواهند داد و آن دگرگونیهایی است که که از دیدگاه زبانشناسی میان کهن ترین بخش اوستا یعنی گاتهای زرتشت و بخش های تازه تر آن دیده می شوند. زرتشت سیاستمدار یا جادوگر - برگرفته از پیامبر آریایی 492 زنده یاد

ذبیح بهروز که از دانش گاه شماری بهره ی فراوان داشت زمان زاده شدن اشو زرتشت را نزدیک به ۱۷۰۰ سال پیش از زاده شدن عیسا می داند .

مری بویس **Marry Boyce** اوستا شناس نامدار انگلیسی می نویسد: «..از تاریخ ظهور زرتشت آگاهی درستی در دست نیست. می دانیم این پیامبر بزرگ ایرانی پس از آنکه دو قوم خویشاوند هند و ایرانی از یکدیگر جدا شده، هر یک دارای زبان و فرهنگی متمایز شدند ادعای نبوت کرده است. به نظرمی رسد هند و ایرانیان هزاران سال به صورت قومی چادر نشین در صحراهای آسیای مرکزی ( از سواحل پایین رود و لگا تا مرزهای قزاقستان) در کنار هم زیسته اند، پای پیاده گله و حشم داری کرده اند، بی شتاب از این چراگاه به آن چراگاه رفته اند، و اندک اندک چنان فرهنگ نیرومند و ریشه داری پدید آورده اند که عناصر آن علیرغم جدایی تا به امروز دوام آورده است.

همگان برآنند که جدایی آنها از هزاره ی سوم پیش از میلاد مسیح آغاز شده و گمان می رود که گردآوری « ریگ ودا» کهن ترین اثر هندی در حوالی ۱۷۰۰ پیش از میلاد صورت گرفته باشد. زبان سروده های آن بدان گونه که بجا مانده با آهنگ سروده های زرتشت نزدیک است. نه تنها سبک و اسلوب سروده های زرتشت، بلکه عناصر چشمگیر باستانی محتوای آنها نیز حدس اینکه خود او پیش از سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد می زیسته است را معقول و پذیرفتنی می سازد.

از این گذشته شواهد زبان شناسی نشان می دهند که وی می بایست از ایرانیان خاوری بوده باشد و شاید هم خاندان او سرانجام در مصب رود جیحون در خوازم ماندگار شده باشند. تا آغاز سده ی کنونی از اوضاع پیش از تاریخ این ناحیه و یا امیرنشینان باستانی پیرامون آن: باکتريا - سُغديا - فُرَقانیه در جنوب شرقی و جنوب - پارتیا - مارگیانا در جنوب آگاهی چندان در دست نبود. ولی همه ی این مرزو بوم اینک جزو آسیای مرکزی شوروی به حساب می آید و به جمهوری های ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان و قرقیزستان تقسیم شده است. در این سده کاوش های فراوان توسط باستانشناسان شوروی در این ناحیه انجام شده و آگاهی های بسیار در باره ی گذشته ی دور این منطقه به دست آمده است».

مری بویس- تاریخ کیش زرتشت - پوشنه ی یکم برگردان همایون صنعتی زاده سخن مری بویس که می گوید: « از تاریخ ظهور زرتشت آگاهی درستی در دست نیست» از آنجا پذیرفتنی می شود که هیچیک از پژوهشگران نامی جهان که در زمینه های گوناگون خاورشناسی و اوستا شناسی کندوکاو کرده و می کنند تاکنون نتوانسته اند سخن روشنی در باره ی زمان زاده شدن زرتشت به ما بگویند، اگرچه به باور نگارنده، اینکه زرتشت هزار سال پیش از عیسی زاده شده باشد و یا شش هزار سال پیش از افلاتون، نه چیزی بر ارزش پیام او می افزاید و نه چیزی از ارزش آن می کاهد.

اگر به درونمایه گاتها بنگریم ما نیز با بسیاری از اوستا شناسان بزرگ جهان هم آوا خواهیم شد که این زمان و یا خاستگاه زرتشت نیست که به پیام او ارزش می بخشد، بلکه این درونمایه ی پیام زرتشت است که آیین او را به پایگاهی بسیار والاتر از آیینهای دیگر فرا می برد .

در فرگرد دوم از بخش دوم، این جُستار را ادامه خواهیم داد.

پاینده ایران - هومر ابرامیان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>  
<https://the-derafsh-kavivani.com/>